ZENDEGI-SALAM
ضمیمه روزنامه خراسان
چهارشنبه • ۵ بهمن ۱۴۰۱
۳ رجب ۱۴۴۴ • ۲۵ ژانویه ۲۰۲۳
شماره ۲۱۱۳۸
۲۳۵۸

تنها در مقابل هزینه‌های گزاف ناباروری!

گفت‌وگو با زوج اردبیلی که بعد از ۲۱ سال زندگی مشترک و ۲۳ بار سقط، صاحب فرزند شدند و دار و ندارشان صرف هزینه‌های درمان ناباروری شد

مجید حسین زاده | روزنامه‌نگار

پرونده

هر دو نفرشان از خانواده‌هایی پرجمعیت بودند و زمانی که با هم ازدواج کردند، تصورش را هم نمی‌کردند روزی برسد که شنیدن صدای نوزاد در خانه برای‌شان تبدیل به آرزو شود، اما حالا بعد از ۲۱ سال زندگی مشترک، حال و هوای خانه آقای «صالح‌پور» و خانم «ادیگوزلی» متفاوت شده است. وقتی با آن‌ها برای گفت‌وگو درباره این سال‌هایی که در انتظار فرزند بودند، تماس می‌گیرم، یک شرط می‌گذارند تا راضی به صحبت شوند. آن‌ها می‌گویند: «در روزنامه‌ای که قراره سخنی از ماجرای پدر و مادر شدن ما گفته بشه، درخواست ما اینه که از همه موسسه‌ها و نهادهای دولتی خواهش بشه تا به داد این زوج‌های نابارور برسن، واقعا خیلی سخته. نذارن خانواده‌ها از هم بپاشن. این تنها زحمت و سخنم هست که از تون خواهش و تمنا دارم که چاپ کنید». آن‌ها دار و ندارشان را گذاشته‌اند وسط تا امروز شاهد یک ماهه شدن پسرشان «سید یاسین» باشند. رئیس جهاد دانشگاهی اردبیل چند وقت پیش درباره این زوج گفته بود: «یکی از مراجعان بالای ۳۹ سال این مرکز که سابقه ۲۳ بار سقط مکرر جنین طی دوران ۲۱ سال ازدواج داشت با هدف افزایش شانس بارداری به کمک متخصصان مرکز درمان ناباروری قفقاز جهاد دانشگاهی، درمان به روش لنفوسیت تراپی از ماه‌ها قبل آغاز شده بود که اولین نوزاد به این روش در این مرکز کاملا سالم به دنیا آمد». در پرونده امروز زندگی سلام، با این زوج گفت‌وگویی داشتیم که در ادامه خواهید خواند.

۲۱ سال تلخ و سخت در چشم انتظاری فرزند

سید فریدون صالح‌پور، متولد سال ۱۳۵۴ است. او درباره شروع زندگی مشترک‌شان می‌گوید: «سال ۸۰ ازدواج کردیم. شغلم آزاد است و ساکن شهرستان گرمی از استان اردبیل هستیم. خانواده ما با خواهر و برادرها ۶ نفر هستند که من فرزند آخر هستم. خانواده خانمم هم ۲ تا برادر و ۴ تا خواهر هستند. بنابراین خانواده هر دو نفرمان پرجمعیت هستند. بعد از ازدواج، تصمیم گرفتیم که بچه‌دار شویم، اما سال‌های بسیار سخت و تلخی را در چشم انتظاری داشتن فرزند گذراندیم».

سوگواری برای بچه‌های سقط‌شده‌ام پیرم کرد

او درباره تلخی‌ها و سختی‌هایی که در این ۲۱ سال پشت سر گذاشتند، می‌گوید: «سال‌هایی بود که خانمم دو بار سقط را تجربه می‌کرد. حال و احوال ما در آن شرایط را فقط زوج‌هایی درک می‌کنند که بچه سقط کرده‌اند. شاید تصور آن غم و سوگواری برای بچه‌هایی که اصلا به دنیا نیامدند، برای شما باور کردنی نباشد، اما هر چه که بود، برای ما بسیار سخت و ناراحت‌کننده گذشت. سوگواری برای بچه‌های سقط‌شده‌ام پیرم کرد. بیشتر این بچه‌ها در همان اوایل و تا دو یا سه ماهگی سقط می‌شدند؛ یعنی ما دو تا سه ماه خوشحال و امیدوار بودیم که این بار صاحب فرزند خواهیم شد، اما ناگهان، همه امیدمان به ناامیدی تبدیل می‌شد. البته سال گذشته، یک بچه‌مان تا چهار ماهگی ماند و بعد سقط شد، اما بقیه‌شان در کمتر از چهار ماهگی آن اتفاق برای‌شان می‌افتاد».

بارها در رویاهایم، بچه‌ام را بغل می‌گرفتم

هاجر ادیگوزلی، متولد ۱۳۶۳ و خانه‌دار است. اولین سوالم از او درباره ۲۳ بار سقط است که باورش برای خودم سخت است. ادیگوزلی می‌گوید: «هر بار سقط می‌کردم، با خودم می‌گفتم بالاخره معجزه می‌شود. خیلی‌ها می‌گفتند به خودت رحم کن، تو نمی‌توانی مادر شوی، اما من خیلی دوست داشتم که طعم مادری را بچشم. بارها در خواب و رویا، بچه‌ام را بغل می‌گرفتم و می‌بوسیدم، اما وقتی به خودم می‌آمدم، می‌دیدم که بچه‌ای ندارم. دست دکتر احمدی درد نکند، این اواخر خیلی به من امید می‌داد، می‌گفت خانم مطمئن باش با این روش جدید، بچه‌ات سالم به دنیا می‌آید. البته بعد از هر بار سقط بچه، افسرده می‌شدم، زندگی‌ام به هم می‌ریخت و حال و حوصله هیچ کاری را نداشتم. مثلا همین سال گذشته که بچه در چهار ماهگی سقط شد، قلبش کار می‌کرد و نمی‌مرد، هر کاری که دکترها می‌کردند، باز هم جان داشت. با این که بچه اصلا رشد نمی‌کرد، اما سقط هم نمی‌شد. مثلا کلیه‌اش اصلا کار نمی‌کرد. زندگی ام کلا به هم ریخت تا سقط شد. در این سال‌ها خیلی سختی کشیدم».

لحظه اول که بچه‌ام را دیدم، فقط گریه می‌کردم

احساس مادری که بعد از ۲۳ بار سقط برای اولین بار بچه‌اش را می‌بیند، قابل توصیف است؟ خانم «ادیگوزلی» به این سوال پاسخ می‌دهد: «تا اواخر بارداری‌ام خیلی استرس داشتم. حتی گاهی فشارم ناگهان بالا می‌رفت. همه می‌گفتند که دیگر استرس نداشته باش، ان‌شاءا... سالم به دنیا می‌آید، ولی من مدام نگران بودم. دست خودم نبود. هر وقت با خدا راز و نیاز می‌کردم، می‌گفتم یعنی می‌شود من بچه‌ام را ببینم، در آغوش بگیرم و ... . لحظه اولی که دیدمش، قابل توصیف نیست. چطور بگویم. از خوشحالی فقط گریه می‌کردم. باور می‌کنید تا بچه‌ام را ندیدم، قبول نمی‌کردم که سالم به دنیا آمده؟ هر چه دکترها می‌گفتند سالم است و خیالت راحت، باورم نمی‌شد. با این که با چشم‌هایم دیدم بچه‌ام به دنیا آمد، اما چون او را ۲ ساعت بردند تا در دستگاه بگذارند، باورم نمی‌شد. چشم‌هایم هر لحظه به در اتاقم در بیمارستان بود تا بچه‌ام را بیاورند و او را در آغوش بگیرم. من این حس را چطور برای شما توصیف کنم؟ ببخشید، نمی‌توانم. وقتی هم برای اولین بار بچه‌ام را در آغوش گرفتم، هیچ چیز به او نگفتم، فقط نگاهش کردم و بوسیدمش. فقط در دلم گفتم: سلام مامانی، تو معجزه خدایی برای من». با یادآوری این لحظات، ناگهان بغض، گلوی این مادر را می‌گیرد و نمی‌تواند به صحبت ادامه دهد و گوشی را به همسرش می‌دهد.

شب و روز کار کردم تا هزینه‌های درمان جور شود

این سوال که چرا این همه سال منتظر فرزند بودید و ناامید نشدید، ذهنم را خیلی مشغول کرده است. پدر «سید یاسین» در این باره می‌گوید: «چون به زنم و زندگی‌ام پایبند بودم، شب و روز کار کردم تا بتوانم هزینه‌های درمان را بپردازم. از همه چیزم گذشتم و در تمام این سال‌ها منتظر معجزه بودم. هزینه‌های درمان ناباروری سرسام‌آور است. الان دیگر نه خانه دارم و نه هیچ چیز. هر چه داشتم و نداشتم را خرج زنم و بچه‌ام کردم. دقیق نمی‌دانم چقدر هزینه کردم، نه یادم است و نه حساب و کتاب کردم ولی مثلا سال ۸۲، ۳ میلیون تومان برای درمان خرج کردم، آن موقع ۳ میلیون خیلی زیاد بود. هر بار هم چون بیمه نداشتم، برای دارو و ... هزینه زیادی می‌پرداختم. الان هم که هزینه‌ها بسیار بالاست. یک بار برای کمک نامه زدم، گفتند بیایید رویان برای درمان، اما چون شغلم آزاد بود، نتوانستم بروم. آخرین بار هم رفتیم اردبیل، پیش دکتر مجید احمدی، او به داد ما رسید. به کمک او و لطف خدا، ما طعم شیرین پدر و مادر شدن را چشیدیم. در این سال‌ها، خانمم به نظرم میلیون‌ها قرص خورد و آمپول زد! داروهایش هم خیلی گران بود. این دفعه آخری، شش ماه لنفوسیت تراپی شدیم، هر بار یک و نیم میلیون تومان از ما گرفتند. هر ۲۰ روز هم باید یک سری دارو و آمپول می‌گرفتیم که با دفترچه بیمه تقریبا ۲ میلیون تومان می‌شد. یک سری داروها هم گیر نمی‌آمد، باید می‌رفتم تبریز و با قیمت آزاد آن‌ها را می‌خریدیم».

باور می‌کنید یک زن ۲۴ بار باردار شود؟

«ببخشید دست خودم نیست، وقتی فرزندم را می‌بینم و یاد این سال‌های سخت می‌افتم، مدام گریه‌ام می‌گیرد». «ادیگوزلی» با این مقدمه می‌گوید: «همه اطرافیان می‌دانستند که من باردار می‌شوم اما بعد بچه‌ام سقط می‌شود. گاهی خبردار می‌شدم که بعضی‌ها به شوهرم می‌گفتند که مشکل از توست که خانمت مدام بچه‌هایش سقط می‌شود، اما او به هیچ کسی نگفته بود که مشکل از من است.

واقعا هم مشکل از من بود. ایمنی بدنم در دوران بارداری خیلی بالا می‌رفت و بچه سقط می‌شد. در این سال‌ها خیلی به شوهرم اصرار می‌کردم حالا که من نمی‌توانم طلاق بگیرم و بروم، تو من را طلاق بده و برو. او همیشه می‌گفت نه، ما با هم این زندگی را شروع کردیم و منتظر معجزه می‌مانیم. مدام می‌گفت صبر می‌کنیم. درآمد شوهرم زیاد نبود، اما خودش را وقف زندگی‌مان کرده بود. گاهی برای هزینه‌های درمان بعد از سقط شدن بچه از دیگران پول قرض می‌کرد، اما چیزی به من نمی‌گفت. سال قبل می‌خواستم دیگر بروم تا این که دکتر احمدی را دیدم. امیدم اول به خدا، بعد دکتر احمدی بود. او هر ماه یک بار به استان اردبیل می‌آید. گفته این بار که بیاید، به ما زنگ می‌زند تا بچه را ببریم و ببینند. خیلی از او ممنونم. هیچ کسی باورش نمی‌شد که من روزی مادر شوم. ۲۳ بار سقط کردم و این بچه بیست و چهارم است. باور می‌کنید یک زن ۲۴ بار باردار شود؟ هنوز هم کسی باور نمی‌کند که من مادر شدم. الان همه زنگ می‌زنند و می‌گویند واقعا خودت مادر شدی؟ هنوز هم بعضی‌ها باورشان نمی‌شود».

بچه‌داری خیلی سخت اما خیلی شیرین است

مدام صدای این نوزاد از پشت تلفن می‌آید که سکوت خانه این زوج را بعد از ۲۱ سال شکسته است. «صالح‌پور» درباره سختی‌های پدر شدن و نگهداری از نوزاد می‌گوید: «روزهای اول بچه‌داری خیلی سخت است. شب‌ها ساعت ۱۰ که می‌رسم خانه، باید بچه‌داری کنم. خسته‌ام، ولی آن‌قدر برایم شیرین است که حاضرم تا صبح کنار پسرم باشم و خانمم استراحت کند. الان حاضرم پیراهن تنم را هم بفروشم و هر چیزی نیاز دارد برایش تهیه کنم.» مادر «سیدیاسین» هم درباره نگهداری از نوزاد و دردسرهایش با همسرش هم‌نظر است و می‌گوید: «روزهای اول بچه‌داری، واقعا سخت و پرزحمت است. حال خودم هم خیلی خوب نیست، چون هنوز به خاطر داروهایی که مصرف می‌کردم، مشکلاتی دارم، اما شوهرم خیلی به من کمک می‌کند. نگهداری بچه و سختی‌هایش برای من هم خیلی شیرین است. شاید این همه سال انتظار باعث شده تا سختی‌هایش اصلا به چشمم نیاید، شاید هم همه پدر و مادرها این‌طور باشند، نمی‌دانم. هر چه که هست، برای من و پدر «سیدیاسین» این‌ها اصلا سختی نیست».

هنوز باورم نمی‌شود که پدر شدم

برویم سراغ حس و حال این پدر، در لحظه دیدن فرزندش برای اولین بار. خودش در این باره می‌گوید: «لحظه‌ای که پدر شدم و بچه‌ام را برای اولین بار دیدم، کارکنان بیمارستان همه شاهد بودند، من و همسرم فقط گریه می‌کردیم، البته از فرط خوشحالی. اشک شوق بود. هنوز هم باورم نمی‌شود که پدر شدم، فکر می‌کنم خواب هستم و هنوز بیدار نشدم. خیلی سخت است ۲۱ سال انتظار بکشی، دارو و ندارت را بگذاری برای بچه‌دار شدن. راستش را بخواهید، سال پیش مادرم فوت کرد. من و خانمم با مادرم زندگی می‌کردیم و بعد از فوتش، اصلا حال‌مان خوب نبود. الان در سالگرد فوت مادرم هستیم که بچه‌مان به دنیا آمد. بعد از فوت مادرم، گاهی در خانه چون تنها بودیم، گریه می‌کردیم، اما بعد از بارداری خانمم، شرایط‌مان خیلی تغییر کرد و زندگی‌مان، رنگ و بوی دیگری گرفت.»

این بچه به زندگی‌مان برکت عجیبی بخشید

از این مادر می‌پرسم که یک بچه باید چه کار کند تا زحمات مادرش را جبران کند و شما در آینده چه انتظاراتی از «سیدیاسین» خواهید داشت؟ او می‌گوید: «هیچ انتظاری از بچه‌ام ندارم. اصلا هیچ بچه‌ای نمی‌تواند زحمات مادرش را جبران کند و من هم هیچ انتظاری از بچه‌ام ندارم. از زمانی که این بچه را باردار شدم، به زندگی‌مان برکت عجیبی بخشیده. وضعیت شغلی شوهرم الان خیلی بهتر شده، خدا توانایی جسمی و مالی بیشتری به ما داد تا پیگیر به دنیا آمدن او شویم. الان هم خدا روزی‌رسان است. باور می‌کنید از زمانی که این بچه را باردار شدم، برکت زندگی‌مان در همه چیز و در همه حوزه‌ها، شش یا هفت برابر شده؟ شادی به زندگی‌مان آمده که از همه چیز مهم‌تر است. الان تنها چیزی که در زندگی قیمت ندارد، دل خوش است که من و شوهرم داریم. حرف آخرم هم این که از آقای دکتر «مجید احمدی»، خانم دکتر «هاله خبیری» و خانم «محمودی ارشادی» یک دنیا ممنونم که واقعا برای ما سنگ تمام گذاشتند. امیدوارم هیچ زن و شوهری در کشور عزیزمان نباشند که در حسرت بچه‌دار شدن، روز و شب‌ها را سپری کنند، چون واقعا سخت است، من تجربه کردم و درک‌شان می‌کنم».